**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020921**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

شهید صدر در بحث مفهوم شرط آغازش این بحثی که ما دیروز صحبت می‌کردیم در مورد همین بحث صحبت کرده تفاوت مسلک منسوب به مناطقه و مسلک منسوب به ادبا را و استدلال بر یکی از این دو تا اینها را مطرح کرده و آقای هاشمی هم اینجا خیلی مفصل در حاشیه وارد بحث شدند و دیدگاهشان هم متفاوت هست کاملا با دیدگاه مرحوم شهید صدر. من به نظرم رسید که بعضی از نکات این بحثی که شهید صدر آنجا طرح کرده را که دخالت دارد در فهم مفاد نسبت تامه و نسبت ناقصه آن تکه‌هایش را طرح کنم، و احیانا بعضی بحث‌هایش که مرتبط هست با مطالبی که ما در جلسات قبل گفتیم حالا یک ایراد یا تکمیل مطالب آن هست آنها را مطرح کنیم. این است که این را دنبال می‌کنم، پنجشنبه هم دوستان همین بحث را در کلاس راهنما در خدمت دوستان باشیم، من همۀ بحث‌هایش را طرح نمی‌کنم فقراتی از این بحث را، این بحث در بحوث فی علم الاصول، جلد ۳، صفحۀ ۱۴۸ از این اینجا که شهید صدر بحث از مفاد ادات شرط را آنجا آورده. در بحث مفاد ادات شرط شهید صدر مطرح می‌کنند که مشهور بین علمای عربیة و المرتکز فی اذهان اهل العرف و المحاوره این است که ادات شرط موضوع هست برای ایجاد ربط بین جملۀ شرط و جملۀ جزاء، این همان مطلبی هست که به مناطقه نسبت داده شده و ما گفتیم مشهور بین اهل ادب هم همین است، این مطلب درست است مطلبی که شهید صدر مطرح می‌کند. ایشان می‌فرماید ولی محقق اصفهانی این را نپذیرفته در واقع با آن مسلک دیگر منسوب به اهل ادب هماهنگ شده، البته آقای صدر مسلک اهل ادب و اهل منطق به این شکل بحث را دنبال نکرده ولی محصل فرمایش مرحوم اصفهانی این هست که شرط به منزلۀ فرض و تقدیر است و نسبت در جزا هست ما می‌گوییم این جزا بر فرض شرط و بر تقدیر شرط ثابت است. آقای هاشمی در پاورقی اینجا اشاره می‌کند که آن چیزی که با فهم و وجدان من مطابق هست همین معنا هست در پاورقی‌های بعدی منبهات و شواهدی که بر این مطلب هست ذکر می‌کند حالا ما بعضی از آن منبهات را هم بهش اشاره می‌کنیم، آقای صدر منبهات آن طرف را ذکر کرده و آقای هاشمی منبهات این طرف، بعضی‌هایش را که عرض کردم دخالت دارد در فهم ما در نسبت تامه و اینها آنها را عرض می‌کنم.

عبارت آقای هاشمی در پاورقی این هست: «و هذا هو المطابق مع وجداني و فهمي العرفي» یعنی نظر مرحوم اصفهانی «و سوف يأتي ذكر بعض المنبهات و الشواهد عليه في التعليقات القادمة و بناء على‏ هذا الفهم‏ للجملة الشرطية سوف لن يكون لها مفهوم إذ غاية ما تدل عليه حينئذ تحديدٌ و تقدير وعاء صدق الجزاء و فرض تحققه أي يكون الشرط بحسب الحقيقة قيداً لوعاء النسبة الثابتة في جملة الجزاء، و معه لا موجب لتوهم الدلالة على المفهوم بل حاله حال الوصف و القيد غاية الأمر انَّ الوصف قيد لموضوع النسبة و الشرط قيد لنفس النسبة و وعاء ثبوتها.»

ما در جلسۀ قبل عرض کردیم که ما ممکن است بنابر این مسلک یعنی در واقع از کلام ایشان استفاده می‌شود که اگر ما قائل بشویم که در جملۀ شرطیه نسبت مربوط به جزاء هست اینجا مفهوم استفاده نمی‌شود و بحث را در واقع باید روشن هست که کأنّ مفهوم استفاده نمی‌شود ولی آن جایی که نسبت مربوط به رابطۀ بین شرط و جزاء باشد اینجا را دیگر مثلا باید بحث کرد مفهوم استفاده می‌شود نمی‌شود امثال اینها. در حالی که به نظر می‌رسد ما در جلسۀ قبل عرض کردیم برعکس است، اگر شرط را یعنی جزاء را نسبت را در جزاء ببینیم اثبات مفهوم راحت‌تر از این هست در جایی که نسبت را در رابطۀ بین شرط و جزاء ببینیم، توضیح ذلک این که به دو بیان می‌شود این را بیان کرد. یک بیان بیانی بود که در جلسۀ قبل اشاره کردم که اگر شرط مربوط به جزاء باشد در واقع شرط جزء متعلقات جزاء هست و اینجا متعلق شیء جایش بعد از شیء است، اینجا جای طبیعی‌اش، اینجا مقدم شده بنابراین و تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر، از باب این قاعده که قاعدۀ درستی هم هست مثل ایاک نعبد، ایاک مفعول نعبد است، حالا اگر ما گفتیم فی الدار دخلت، به جای این که بگوییم دخلت فی الدار گفتیم فی الدار دخلت این یک مفهوم دارد مقدمش داشتیم. و تقدیم ما حقه التأخیر یفیده الحصر این یک بیان.

یک بیان دیگر این هست که ما در بحث مفهوم اشاره کردیم که مفهوم تابع این هست که متکلم در مقام بیان چه باشد، جملات شرطیه ولو به قرائن حافۀ به او به سه شکل استعمال می‌شود، گاهی اوقات مثلا من سؤال می‌کنم که در چه صورت مثلا فی ای صورة اُکرم زیداً، می‌گوید اذا جائک زید فاکرمه. اینجا سؤال در مورد موارد جزاء است این یک شکل هست، یک موقعی سؤال این هست که اذا جاء زید فما ذا افعل، می‌گوید اذا جاء زید فاکرمه، یک موقعی اصلا نه، نه در موارد جزاء را مورد سؤال هست نه موارد شرط را مورد سؤال هست، صرف ملازمۀ بین شرط و جزاء را بیان می‌کند، اذا کان یوم الجمعة فاغتسل، نه می‌خواهد همۀ مستحبات روز جمعه را بیان کند یا واجبات روز جمعه را بیان کند نه همۀ موارد اغتسال را می‌خواهد بیان کند، می‌خواهد بگوید بین روز جمعه و استحباب غسل یا وجوب غسل ملازمه هست نه همۀ موارد وجوب غسل و استحباب غسل در مقام بیان هست نه همۀ موارد شرط، خب صرف ملازمه بین شرط و جزاء. صورت اوّل که در موارد جزاء را می‌خواهد بیان کند آن مفهوم دارد آن درست است، صورت دوم یک مفهوم به شکل دیگری دارد غیر از مفهوم‌هایی که مورد بحث ما هست، می‌گوید اذا کان یوم الجمعة، اگر در مقام بیان احکام روز جمعه باشد می‌خواهد بگوید در روز جمعه فقط غسل واجب است هیچ چیز دیگری واجب نیست. در سابق یک مجلۀ توفیق بود عصر پنجشنبه‌ها منتشر می‌شد، خودم ندیدم یک کسی می‌گفت پشتش نوشته بود عصر پنجشنبه دو چیز فراموش نشود، دو خریدن مجلۀ توفیق. ممکن است شخصی بگوید که اگر نسبت در جملۀ شرطیه در جزاء باشد این ظاهر این هست که متکلم در مقام موارد نسبت است اگر نسبت ملازمه باشد اصل اوّلی این است که نسبت در رابطۀ شرط و جزا هست آن چیزی که مستقیما استفاده می‌شود رابطۀ شرط و جزاء هست، این که در موارد جزاء هست یا موارد شرط هست که هر کدامشان یک نوع مفهوم درش استفاده می‌شود این خارج از مفاد ادوات شرط هست، بنابراین این هم یک تقریب، حالا درست یا نادرست را من کار ندارم، ممکن است این تقریب درست نیست، مجرد این که نسبت متکفل، یعنی جزاء مصب نسبت هست معنایش این نیست که در موارد بیان همۀ موارد جزاء است ممکن است صرف الوجود نسبت را بخواهد بیان کند که یک همچین نسبتی وجود دارد وقتی می‌گوییم جاء زید نه همۀ موارد مجیء را می‌خواهد بیان کند، یک مجیءای که مربوط به زید است می‌خواهد بیان کند، این تقریب تقریب ناتمامی است، این تقریب دومی که امروز عرض کردم ولی می‌خواهم بگویم چیزش دارد یعنی زمینۀ طرح یک همچین تقریبی هست که اگر مصب نسبت جزاء باشد کسی بگوید که ظاهرش این هست که در مقام بیان موارد جزاء هست چون در مقام موارد جزاء هست بنابراین مفهوم دارد که اگر شرط نباشد دیگر جزاء نیست، به خاطر این که در مقام بیان موارد جزاست، همۀ موارد جزاء را می‌خواهد بیان کند، اگر همۀ موارد جزاء را بخواهد بیان کند خب فقط شرط را ذکر کرده پس بنابراین اگر شرط نباشد معنایش این است که جزا نیست، چون اگر جزاء در صورت نبودن شرط هم وجود داشته باشد این خلف فرض این هست که می‌خواهد همۀ موارد جزاء را بیان کند، خب این یک مرحله.

بعد آقای صدر اینجا یک تقریبی را به نفع کلام مرحوم اصفهانی اینجا ذکر می‌کنند آن تقریب این هست که ممکن است ما بگوییم نسبت در جزاء هست و شرط صرفا محدد ظرف نسبت است و به جای تقدیر و فرض قرار گرفته، حالا قبل از این این نکته را من اشاره بکنم، کلامی که مرحوم اصفهانی اینجا تعبیر می‌کند یکی از کلام‌هایی هست که دو عبارتی هست که در کلام تفتازانی آمده بود. تفتازانی دو تا عبارت داشت، یکی این که وقتی مثلا می‌گوییم اذا جاء زید وجب اکرامه یعنی وقت مجیء زید وجب اکرامه، یکی هم بر فرض، علی فرض مجیء زید وجب اکرامه، این دو تا تعبیر در کلماتش بود. و مرحوم اصفهانی این را علی التقدیر تعبیر کرده. در جلسۀ قبل اشاره شد که البته دو تا کلام تفتازانی ممکن است مربوط به دو تا حرف شرط مختلف باشد چون یکی‌اش را در مورد إن گفته بود، یکی‌اش را در مورد کلما گفته بود، ممکن است این که شرط را ما زمانی در نظر بگیریم یا شرط را صرفا تقدیر در نظر بگیریم بستگی دارد که ادات شرط حرفی باشد، إنْ یا اسمی باشد و اسمی‌اش هم برای این که زمان از تویش در بیاید باید یک ادات زمانیه توش باشد، کلما را آن مایش را مای زمانیه ایشان در نظر گرفته، مای زمانیۀ مصدریه، کلما جاء زید یعنی کل وقت جاء زید که طبیعتا این وقت به آن جاء زید اضافه می‌شود می‌شود کل وقت مجیء زید، تأویل به مصدر هم می‌برد مای مکانیه یا زمانیه اینها جزو ادوات مصدریه هستند به اصطلاح موصول حرفی می‌گویند ادوات مؤل به مصدر، این تفاوتی که تفتازانی ذکر کرده این تفاوت بین ادوات مختلف، این را آقای لاریجانی اصلا توجه به این نکته نکرده که عبارت‌های تفتازانی، بعضی عبارت‌هایش هر دویش را آورده با هم ولی این که با هم آورده به خاطر تفاوت‌های ادوات شرط مختلف هست، ولی آن چیزی که کأنّه در همۀ اینها مشترک است آن شرطیت آن تقدیر و فرض است آن که علاوه بر شرطیت استفاده می‌شود آن بستگی دارد به آن ویژگی‌هایی که در آن ادات شرط وجود دارد که علاوه بر شرطیت یک معنای اسمی هم گاهی اوقات درش هست که آن معنای اسمی می‌تواند معنای ظرفیت باشد، آن معنای ظرفیتی که تفتازانی می‌گوید مربوط به آن معنای شرطیتی که در إن هست نیست، کلما هم إن در مفهومش هست هم ظرفیت هست، إن‌اش آن معنای شرطیت هست ولی ادات شرط حرفی فقط معنای شرطیت را دارد، ولی ادات شرط اسمی علاوه بر شرطیت یک معنای اسمی هم دارد، آن ظرفیت مربوط به آن معنای اسمی هست که در این ادات شرط وجود دارد. بنابراین کلام مرحوم اصفهانی درست است، این که ما منافاتی با حرف تفتازانی دارد که آن را زمانی گرفته، زمانی را که تفتازانی گرفته در ادوات اسمی گرفته و دال بر آن هم آن اسمیت ادوات است نه اصل شرطیت و مفهوم حرفی شرط که در این ادوات اسمی هم وجود دارد. حالا مرحوم اصفهانی آقای صدر می‌فرمایند که مرحوم اصفهانی بر ادعای خودشان برهانی اقامه نکردند صرفا گفتند که هذا هو ما ذهب الیه علماء العربیة و یفهموا اهل العرف و المحاورة، بر خلاف مطلبی که خود آقای صدر فرموده بودند که المشهور بین العلمای العربیة و المرتکز فی اذهان اهل العرف و المحاورة معنای دیگر است.

استدلالاتی به نفع محقق اصفهانی در کلام آقای صدر هست، بعضی استدلالات هم در کلمات آقای هاشمی هست، یکی از آن استدلالات این است که گاهی اوقات هل استفهامیه، ادوات استفهام بر سر جزاء می‌آید، مثلا می‌گوییم که ان جائک زید فهل تکرمه ام لا؟ اینجا استفهام همین الآن است، مستفهم عنه آینده است، اگر ما مبنای این که مبنای مشهور را بخواهیم قائل بشویم یعنی این که نسبت در بین شرط و جزاء هست نمی‌شود این جمله را تبیین کرد که چطور می‌شود که استفهام فعلی است؟ شرط که بعدا تحقق پیدا خواهد کرد، شرط بعدا تحقق پیدا کرد و این چجوری می‌شود این را تبیین بکنیم؟ ولی بنابر مسلک مرحوم اصفهانی چون شرط در موضع تقدیر قرار گرفته و این تقدیر خودش فعلی است و تقدیر چون فعلی هست بنابراین استفهام هم می‌تواند فعلی باشد. خود این را ایشان مؤید قرار داده بر مسلک به عنوان یک صورت برهانی بر مسلک مرحوم اصفهانی، بعد ان قلتی مطرح می‌کند آن ان قلت این است که ممکن است ما بگوییم که ادات استفهام ولو بر سر جزاء آمده به حسب ظاهر ولی جزاء در حقیقت مدخول ادات استفهام است و این ادات استفهام، استفهام در مورد کل جملۀ شرطیه را می‌خواهد بیان کند، استفهام برای کل جملۀ شرطیه می‌خواهد بیان بشود، کأنّه ان جائک زید فهل تکرمه به این معناست سؤال می‌خواهد بکند که، سؤال از مفاد کل جملۀ شرطیه می‌خواهد بکند که هل اذا جائک زید تکرمه ام لا؟ ولو هل الآن آنجا قرار گرفته یعنی سر جزاء قرار گرفته ولی واقعش این است که استفهام از کل مفهوم جمله است. ایشان می‌گوید که گاهی اوقات اصلا آن استفهام جزئی از جملۀ جزائیه است، استفهام حرفی است، استفهام اسمی هست، اسمی هم هست که جزئی از جزاست که جزا بدون آن تام نیست مثل این که می‌گوییم اذا جائک زید فکیف حالک، کیف حالک، کیف حالا یا مبتدا هست یا خبر هست، حالک طرف دیگر اسناد هست، کیف حالک با همدیگر مبتدا و خبر جملۀ جزا را تشکیل می‌دهند، بنابراین نمی‌توانیم این کیف را بیاوریم سر جمله، این که معنا ندارد. آقای هاشمی در پاورقی نکته‌ای را می‌گویند، می‌گویند ان قلت، یک ان قلتی را مطرح می‌کنند، آن ان قلتش این هست که من خودم عبارت آقای هاشمی را بخوانم یک دانه غلط چاپی هم دارد.

«و لا يمكن أَنْ يقال:

انَ‏ كلمة كيف‏ استفهام‏ اسمي فيمكن أَنْ نجزئه و نقدم معناه الاستفهامي على الجزاء و يبقى معناه الاسمي جزءاً من الجزاء فيسأل عن كيفية الحال التي تثبت عند مجي‏ء زيد.»

کیف یک معنای اسمی دارد آن کیفیت، یک معنای حرفی دارد، آن استفهام که یک نوع انشاء و امثال اینهاست. ایشان می‌گوید که ما می‌توانیم تفکیک کنیم بگوییم آن معنای اسمی‌اش مربوط به جزاست، مبتدا قرار می‌گیرد، خبر قرار می‌گیرد، معنای حرفی‌اش مربوط به نسبتی هست که در کل جملۀ شرط و جزا وجود دارد که بنابر مسلک معروف این نسبت رابطۀ بین شرط و جزاء را بیان می‌کند. ایشان می‌گوید نه این درست نیست، اینجا نوشته: «فيسأل عن كيفية الحال التي تثبت عن مجي‏ء زيد.» این «عن»، «عند» باید باشد.

در پاسخ این تصویر می‌گوید: «فانَّ (كيف) على مستوى المدلول التصوري له معنى وحداني و هذا المعنى الوحدانيّ بالتجزئة و التحليل ينحل إلى معنيين و حينئذ كيف يمكن أَنْ يقال انه على مستوى المدلول التصوري يكون أحد المعنيين جزءاً للجزاء دون الآخر؟»

ایشان می‌گوید مدلول تصوری که دارد یک مدلول تصوری وُحدانی دارد، یا باید مربوط به جزاء باشد یا مربوط به کل جمله باشد، چون جزاء بدون کیف ناقص است پس اصلا مربوط به جزاء هست، پس نمی‌تواند مربوط به کل جمله باشد. این مطلبی هست که ایشان دارد.

من دقیقا می‌خواهم روی همین مطلبی که ایشان اینجا گفتند پافشاری کنم و در مورد آن صحبت کنم، تأکید بحثم روی این بحث ایشان است. ما عرض کردیم که معانی اسمیه، یعنی اسم با حرف تفاوتش در این هست که اسم یک مفهوم اسمی، یک مفهوم اخطاری در ذهن متکلم وجود دارد و اسم می‌خواهد دال بر آن مفهومی که در ذهن مخاطب اخطار کرده به او دال هست و می‌خواهد این مفهوم را به ذهن مخاطب منتقل کند ولی حرف اینجور نیست. حرف از سنخ افعال است، حرف یک فعلی از افعال، یعنی آن جوهرۀ اصلی حرف فعل است و این فعل گاهی اوقات نسبت ناقصه است، یا به طور کامل نسبت ناقصه است یا مربوط به نسبت ناقصه است یا دال بر نسبت تامه است یا مربوط به نسبت تامه است. اینجا کیف دو تا مفاد دارد، دالش هم مشدد نیست، دو تا مفاد دارد، حالا یک اشتباه شایعی که هست دال را در کلمۀ مفاد مشدد گاهی اوقات می‌خوانند. این دو تا مفادی که در کیف هست یکی‌اش مفاد اسمی است، یکی‌اش مفاد حرفی است. این که ایشان می‌گوید مدلول واحد دارد دو سنخ مختلف است اصلا، چطور نمی‌شود اینها را تجزیه کرد، اصلا سنخه‌اش فرق دارد، یکی‌اش مربوط به آن تصویر در ذهن اخطار شده است که یک معنای اسمی، همان کیفیت، یکی‌اش مربوط به آن نسبتی هست که در جمله هست، کیف نسبت جمله را به یک نحو خاصی شکل می‌دهد. یعنی هویت‌بخش نسبت است، نسبت در جمله یک نسبت خبریه ممکن است باشد، می‌گوییم ان جائک زید تکرمه، ان جائک اکرمتُ مثلا، که این جمله نسبتش خبریه است. استفهام که می‌آید این نسبت خبریه را تبدیل می‌کند به نسبت استفهامیه، نسبت استفهامیه یک جور دیگری آن هم نسبت تامه است ولی نسبت تامۀ خبریه‌ای داریم و نسبت تامۀ استفهامیه‌ای داریم. این نسبت تامۀ استفهامیه به وسیلۀ هل ایجاد می‌شود، این هل این نسبت تامۀ استفهامیه را متعین می‌کند، یعنی نسبت تامۀ خبریه تبدیل می‌شود به نسبت تامۀ استفهامیه. یک نکته‌ای هم اینجا هست که این را باز اینجا می‌گویم بعدا مفصلا می‌خواهیم باز در موردش صحبت کنیم. این که ما می‌خواهیم تبدیل می‌شود نه این که اوّل یک نسبت تامۀ خبریه شکل می‌گیرد بعد از این که در ذهن انسان یک نسبت تامۀ خبریه ایجاد شد بعد از وجود تغییر می‌کند. نه نسبتی که، یعنی جمله‌ای که اگر هل نبود می‌خواست وجود پیدا کند به نحو نسبت تامۀ خبریه بود این را کاری می‌کند که به نحو نسبت تامۀ استفهامیه ایجاد بشود، از باب شبیه ضیق فما الرکیه است، یک ضرب المثلی در عرب هست می‌گویند در عبارت‌های فقها و ادبا و اهل لغت هم زیاد این عبارت به کار می‌رود مثلا می‌گویند که کلمۀ فاتم الصیام الی اللیل من باب ضیق فما الرکیه است، اتم یک موقعی معنایش این هست که می‌گوید آن که ناقص هست را کامل کن، اتم. ولی یک معنای دیگر اتم این هست که یک فعل کامل تحویل بده نه اوّل فی الجمله‌ای وجود دارد، ناقص وجود دارد، ناقص را کامل کن. نه، اتم الصیام الی اللیل یعنی یک روزۀ کامل تا شب به جا بیاور، ضیق فما الرکیه می‌گوید دهنۀ چاه را تنگ بگیر، تنگش کن، تنگش کن نه این که اوّل دهنۀ چاه گشاد است دهنۀ چاهی که گشاد است را تنگ می‌کنیم. یعنی از اوّل آن دهنۀ چاهی که می‌توانسته گشاد باشد آن را تنگ قرارش بده، این هم با این که می‌گوییم اینجا نسبت تامۀ خبریه را تبدیل می‌کند به نسبت تامۀ استفهامیه از باب ضیق فما الرکیه است، یعنی نسبت تامه‌ای که می‌توانسته خبریه باشد نه این که بالفعل خبریه است، می‌توانسته خبریه باشد آن را به صورت استفهامیه از اوّل ایجاد کن. این مراد این است و این کیف مفهوم استفهامی که در جمله وجود دارد مفهوم حرفی‌اش، این مفهوم نسبت تامۀ خبریه‌ای که در این جمله هست این نسبت تامۀ خبریه را به نحو نسبت تامۀ استفهامیه در می‌آورد حالا آن نسبت تامه در کجا هست آن را باید از جای دیگر فهمید، یعنی این مثال با آن تحلیلی که شهید صدر ارائه داده بود ان قلت می‌گفت، می‌گفت ممکن است ما بگوییم ادوات استفهام ولو لفظا داخل بر جزا شدند، معنا مربوط به کل جمله است، ما این را اینجوری بیان می‌کنیم، اینجوری عرض می‌کنیم که ادات استفهام یک معنای حرفی دارد، آن معنای حرفی مربوط به نسبت جمله است و این نسبت را می‌خواهد تغییر بدهد، از نسبت تامۀ خبریه به نسبت تامۀ استفهامیه تبدیل کند، حالا نسبت تامۀ خبریه کجاست، آیا در جزا هست یا در کل جمله هست آن چیزی هست که باید از جای دیگر فهمید، کیف ادوات استفهام چه ادوات استفهام حرفیه باشد مثل هل، مثل همزۀ استفهام، چه ادوات اسمیه‌ای باشد که متضمن معنای استفهام حرفی هست آن معنای حرفی استفهامش مربوط به نسبتی هست که در جمله هست و با هر دویش سازگار است، یعنی این جمله هم با مسلک معروف می‌سازد که مشهور بین عربیت که نسبت در جملات شرطیه را مربوط به رابطۀ شرط و جزا می‌دانند هم با مسلک تفتازانی، مسلکی که تفتازانی به ادبا نسبت می‌دهد با آنها سازگار هست. پس بنابراین به نظر می‌رسد که از این طریق اصلا نمی‌شود یکی از این دو مسلک را تعیین کرد. حالا آقای صدر یک بحث‌هایی دارند که بحث‌های درستی هم هست من به آنها وارد نمی‌شوم که این پاسخی که توجیهی که ایشان بین مسلک، ایشان در مورد اذا جائک زید فهل تکرمه ایشان ذکر کرده بودند که اگر مسلک مشهور را قائل بشویم فعلیت استفهام را نمی‌توانیم توجیه کنیم ولی اگر مسلک محقق اصفهانی را قائل بشویم فعلیت استفهام را می‌شود قائل شد به دلیل این که فعلیت استفهام به خاطر این هست که آن فرض فعلیت دارد، واقعیت دارد. آقای صدر اشکال درستی هم می‌کند می‌گوید این فرض بما هو فان فی المفروض اینجا مطرح است، وقتی می‌گوییم اذا جاء زید وجب اکرامه نمی‌خواهیم بگوییم که همین الآن وجوب هست، وقتی مجیء تحقق خارجی پیدا کرد ولو فرض الآن است ولی فرض به اعتبار آن مفروض خارجی و زمان مفروض خارجی هست که اینجا، تقدیر ما آن خارجیت پیدا کردن تقدیر هست، بنابراین این راه حلی که ما برای حل این مشکل داشتیم آن راه حل درستی نیست بعد ایشان خودشان می‌خواهند از جهت دیگری این راه حل‌ها را حل کنند به یک مدل دیگری حل می‌کنند که آن مدل هم درست نیست من وارد آن جهت نمی‌شوم. عمدۀ پاسخی که بود همین پاسخی بود که در لابلای این بحث‌ها ما دادیم که هل استفهامیه دال بر استفهام از نسبت جمله است، استفهام از نسبت جمله یعنی تبدیل نسبت تامۀ خبریه به نسبت تامۀ استفهامیه وظیفۀ هل هست، همین نسبت تامه مصبش کجاست؟ جزاست؟ مصبش رابطۀ بین شرط و جزاست؟ آنها حالا با هر دویش سازگار هست بنابراین این تقریبی که ایشان ذکر کرده بود تقریب ناتمامی است. آقای صدر اینجا یک بیان دیگری را ذکر می‌کند ایشان می‌خواهد اثبات کند صحت ادعای مشهور را با ذکر یک برهانی، این برهان را ملاحظه بکنید این برهان خیلی مهم است برای فهم ذهنیت آقای صدر در نسبت تامه و نسبت ناقصه و نسبت آقای هاشمی، اینها خیلی به نظر من اصلا این حرف‌ها را ما مطرح نمی‌کردیم نمی‌فهمیدیم که آقای صدر از نسبت تامه و نسبت ناقصه چه معنایی در ذهنشان خلجان کرده، این را ان شاء الله ما فردا دنبال می‌کنیم. ما بحث حروف را دیگر فردا می‌بندیم و ان شاء الله بعد از تعطیلات ما فرق بین خبر و انشاء را دنبال خواهیم کرد. البته یک سری بحث‌های جزئی در مورد هیئات مفردات و بعضی از حروف دیگر هست آن را حالا می‌گذاریم برای بعد از فرق بین آن خیلی مهم نیست بحث‌های طولانی‌ای نیست ولی آنها را بعدا ان شاء الله در موردشان صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد